نقش علی‌بن ابی‌طالب علیه السلام در غزوه‌ها و سریه‌ها

صفحات درخشان فراواني از تاريخ اسلام، به زندگي اصحاب پيامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص يافته است؛ از جملة آن‌ها، علي بن ابي‌طالب، پسر عموي آن حضرت است كه از زمان پذيرش اسلام، بخش وسيعي از تاريخ اسلام در بارة اوست. اين بخش، در كتاب‌هاي سيره، غزوات، تاريخ، حديث و بسياري از پژوهش‌هاي جديدِ مربوط به خلفا، با تكيه بر پيشامدها و رخدادهاي دوران خلافت امام علي علیه السلام به‌ويژه حوادث فتنه‌انگيز آن دوره، گردآوري شده است.

هدفم از اين پژوهش، که يك بررسيِ تحليلي است، مطالعة بُعدي از ابعاد وسيع امام علي علیه السلام در عصر پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم است؛ حوادثي که مربوط به ايشان در غزوات و سريه‌هاي پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم مي‌باشد.

شيوه‌اي که در اين پژوهش داشته‌ام، عبارت است از:

1. گردآوري روايات مختلفِ مربوط به يك حادثه از منابع سيره و حديث و غيره.

2. تلاش براي جمع ميان روايات گوناگون مربوط به يك حادثه و به‌ويژه ميان روايات محدثان و اخباري‌ها.

3. تلاش براي ترجيح يكي بر ديگري، در صورتي که جمع ميان روايات مختلف ممکن نباشد.

پيشامدهاي غير نظامي مربوط به علي علیه السلام در غزوات و سريه‌ها

برگزيده شدن علي علیه السلام از سوي نبي گرامي صلی الله علیه و آله و سلم به پرچمداري سپاه

پيامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در چندين غزوه، پرچم سپاه را به علي بن ابي‌طالب علیه السلام سپرد:

\* غزوة بدر اوّل:

ابن سعد دربارة غزوة بدرِ نخست و فرماندهي آن مي‌نويسد: «در اين غزوه، علي بن ابي‌طالب، پرچم را كه سفيد بود، برافراشت.»1 بيهقي نيز دربارة اين غزوه گفته است: «پرچمدار آن علي بن ابي‌طالب علیه السلام بود...» و تصريح مي‌کند اين مطلب را از واقدي نقل کرده است.2 ابن سيدالناس3 و ابن قيّم و ديگران نيز آن را همين‌گونه آورده‌اند.

\* غزوة بدر دوم:

ابن اسحاق در ضمن سخن از حوادث غزوة بدرِ بزرگ يا بدر دوم، مي‌گويد: «پيامبر پرچم را به مصعب بن عمير سپرد.» وي آن‌گاه مي‌گويد: «... دو پرچم سياه در برابر حضرت رسول بود كه يكي از آن دو، با نام عقاب به دست علي بن ابي‌طالب و ديگري به دست يكي از انصار بود...»

ابن هشام نيز گويد: «... پرچم انصار در دست سعد بن معاذ بود.» 4

برخي سيره‌نگاران؛ از جمله طبري،5 ابن عبدالبرّ،6 ابن حزم،7 ابن كثير8 و ديگران از شيوة ابن اسحاق پيروي كرده‌اند. اما واقدي مي‌گويد: «پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم سه پرچم در بدر به پا داشت؛ پرچم مهاجران به دست مصعب بن عمير، پرچم خزرج همراه حباب بن منذر و پرچم اوس در دست سعد بن معاذ.»9 و من از ميان پيروان سبك واقدي، تنها به شاگردش ابن سعد10 بسنده كردم.

ابن سيد الناس، ضمن بيان دو نظريه11 و عدم رجحان ميان آن دو، هر دو قول را بدون ترجيحِ يكي بر ديگري آورده است و به نظر مي‌رسد كه بيشتر اهل سيره، نظرية ابن اسحاق را دربارة برافراشتن يكي از پرچم‌ها از سوي علي علیه السلام دنبال كرده‌اند.

غزوة قَرْقَرَة الْكُدْر: 12

ابن سعد دربارة اين غزوه مي‌‌نويسد: «حامل پرچم پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، علي‌بن ابي‌طالب علیه السلام بود...»13 و جمعي از سيره‌نويسان؛ چون طبري،14 ابن سيدالناس،15 صالحي16 نيز مانند آن را آورده‌اند.

غزوه اُحُد:

واقدي در آغاز نوشته‌اش از غزوة اُحد، در بارة تعيين حمل کنندة پرچم مهاجرين از سوي پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم دو روايت آورده، كه در روايت نخست، علي و در روايت دوم، مصعب بن عمير را پرچمدار معرفي مي‌کند.17 اما ابن اسحاق در اين‌باره مي‌گويد: پرچم به مصعب بن عمير، برادر بني عبدالدار سپرده شد.18 بايد گفت منافاتي ميان اين گفته‌ها وجود ندارد؛ چراكه هر دو در اين غزوه پرچمدار بوده‌اند؛ ابتدا مصعب بن عمير پرچمدار بود و پس از كشته شدنش به دستور پيامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم پرچم به علي علیه السلام سپرده شد.

ابن اسحاق ضمن سخن خود از كشته شدن مصعب، اينگونه مي‌نويسد: «وقتي مصعب كشته شد، پيامبر پرچم را به علي بن ابي‌طالب سپرد.» 19 خليفة بن خياط با استناد به گفتة سعيد بن مسيب مي‌گويد: «پرچم در دست مصعب بن عمير، برادر ابن عبدالدار بن قصي بود، وقتي او كشته شد، پيامبر خدا آن را به علي داد.»20

اين را ابن عبدالبرّ،21 ابن حزم،22 ابن قيّم23 و ديگران نيز آورده‌اند.

غزوة حمراء الأسد:

واقدي به نقل از جابر مي‌نويسد: پيامبر پرچمش را كه از جنگ اُحد به بعد باز نشده بود، خواست و آن را به علي علیه السلام داد. واقدي در روايت دومي، با لفظ «يقال» آورده است كه آن را به ابوبكر سپرد.24 ابن سعد در بيان اين دو روايت، از استاد خود تبعيت كرده است.25 ابن سيدالناس 26 و صالحي27 نيز مانند همان را آورده‌اند.

به‌نظر نگارنده، روايتي‌كه بر سپردن پرچم به علي علیه السلام دلالت دارد، به واقعيت نزديكتر است؛ چرا كه پرچم در جنگ احد به دست او بود و چنانكه اهل سيره گفته‌اند، غزوة حمراء ‌الأسد نيز ادامة همين غزوه بوده است.

غزوة بنو قريظه:

ابن اسحاق در مورد غزوة بنو‌قريظه آورده است: وقتي جبرئيل، پس از غزوة خندق، خيانت، پيمان‌شكني و نيرنگ بني‌قريظه را آشکار ساخت و فرمان الهيِ حمله به آن‌ها را به پيامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم داد، آن حضرت از علي علیه السلام خواست پرچمدار او در حمله به بنوقريظه باشد. علي علیه السلام پرچم را تا نزديكي قلعه‌هاي بنو‌قريظه برد، اما آنگاه که كلام ناشايست دربارة پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن‌ها شنيد، برگشت و در راه پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم را ديد و گفت: «اي فرستادة خدا، نبايد به اين قوم خبيث نزديك شويد. پيامبر پرسيد: چرا؟ گويا از آن‌ها چيزي عليه من شنيده‌اي! گفت: آري، اي پيامبر خدا. پيامبر فرمود: اگر مرا ببينند چنين نخواهند گفت.»28

از روايت واقدي چنين برداشت مي‌شود كه علي علیه السلام پرچم را تا قلعه برد و پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آنجا به او ملحق شد. آنگاه که علي علیه السلام ايشان را ديد از ابوقتاده خواست پرچم را نگه دارد و خود دربارة آن‌چه از يهود شنيده، به پيامبرخدا گزارش دهد.29

گفته‌هاي ابن اسحاق مورد اجماع اهل سيره است؛ چراكه ابن عبدالبرّ،30 ابن حزم،31 ابن‌ قيّم،32 ابن كثير،33 ابن سيدالناس،34 ابن حجر35 و ديگران نيز آن را گفته‌اند.

غزوة خيبر:

بخاري به نقل از سهل بن سعد روايت كرده است كه پيامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز خيبر فرمود:

«فردا اين پرچم را به دست مردي خواهم سپرد كه خداوند فتح را به دست او مقدّر كرده است. خدا و رسولش او را دوست دارند و او نيز خدا و رسول را دوست دارد.»

مردم شب را با اين فكر گذراندند36 كه پرچم به چه كسي داده خواهد شد؟ صبح هنگام نزد پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتند در حالي‌كه هركس مي‌خواست پرچم به او داده شود. پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علي ابن ابي طالب كجاست؟ گفتند: اي پيامبر خدا، او دردِ چشم دارد. فرمود: او را بياوريد. وقتي آمد، پيامبر از آب دهانش در چشمان او ريخت و دعا كرد و علي بهبود يافت، گويي كه دردي نداشت! سپس پرچم را به او داد. 37 اين حديث را سهل بن سعد مسلم،38 احمد،39 نسائي40 و ديگران نيز آورده‌اند.

گفتني است، اين سخن با گفتة ابن هشام دربارة حوادث جنگ خيبر منافاتي ندارد؛ آن‌جا كه مي‌گويد: «پيامبر امور مدينه را به نميلة‌بن عبدالله ليثي سپرد وپرچم سفيدي را به علي‌بن ابي‌طالب داد.»41

ظاهر روايت دلالت دارد كه پرچم از همان ابتدا به علي سپرده شد و مي‌گويند: هر دو روايت دربارة علي مصداق دارد؛ چراكه پرچم را از همان ابتدا به دست گرفت، سپس وقتي پيامبر در نزديكي قلعه‌هاي خيبر اردو زد، پرچم گاهي در دست علي و گاه در دست ديگران بود اما هنگام فتح خيبر، علي آن را در دست داشت.

ردّ دليل اين گفته، نقل ابن اسحاق به استناد سخن سلمة بن عمرو بن اَكوَع است كه مي‌گويد:

«پيامبر خدا، ابوبكر را با پرچم ـ كه بنا به گفتة ابن هشام سفيد بوده ـ به يكي از قلعه‌ها فرستاد و او با تمام تلاشي كه كرد، بدون پيروزي برگشت. فرداي آن روز عمر بن خطاب را فرستاد، او نيز جنگيد اما بدون پيروزي بازگشت. پس از آن، فرمود: فردا پرچم را به دست مردي خواهم سپرد كه خداوند و رسولش او را دوست مي‌دارند.» 42

حاكم نيز همين را به اختصار بيان مي‌كند و مي‌گويد: «اين حديث صحيح‌ الاسناد است و شيخين آن را نياورده‌اند.».43 بيهقي44 و ابن كثير 45 نيز آن را آورده‌اند. بدين ترتيب روشن مي‌شود كه منافاتي ميان قول ابن هشام و آن‌چه در روايت محدّثان آمده وجود ندارد. والله العالم.

غزوة فتح مكه:

ابن اسحاق آورده است‌كه پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سعد بن عباده دستور داد سراغ گروهي از اهالي «كَداء»46 برود. وقتي خواست برآن‌ها وارد شود گفت: امروز روز حماسه است؛ روزي است‌كه حرمت‌ها شكسته مي‌شود. يكي از مهاجران ـ که به‌گفتة ابن هشام، آن شخص عمر بن خطاب بود ـ اين سخن را شنيد وگفت: اي پيامبر خدا، مي‌شنويد سعد بن عباده چه مي‌گويد؟! اطمينان نداريم كه او در ميان قريش داراي قدرت و شوكتي باشد.‌ اينجا بود که پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علي بن ابي‌طالب علیه السلام فرمود: «او را درياب و پرچم را از دستش بگير و خود با آن وارد «كَدا» شو».47

در صحيح بخاري آمده است: سعد بن عباده که پرچم انصار را در دست داشت، هنگام ورود سپاه ابوسفيان گفت: «امروز روز حماسه است. امروز حرمت كعبه شكسته مي‌شود.» ابوسفيان، آنگاه که پيامبر از كنارش ‌گذشت، خطاب به آن حضرت گفت:

«آيا مي‌داني سعد بن عباده بر ما چه گفت؟ حضرت پرسيدند: «چه گفت؟ ابوسفيان گفت: چنين و چنان... پيامبر فرمود: «سعد دروغ گفته، بلكه امروز روزي است كه خداوند به كعبه عزّت و شکوه خواهد بخشيد.» 48

روايت بخاري ازگفتة ابن اسحاق درست‌تر است، ليکن موضوع گرفتن پرچم از سعد و سپردنش به علي، در آن روايت نيامده است. حافظ بن حجر، متن روايت ابن اسحاق را نقل مي‌كند و متن‌هاي ديگري مي‌آورد كه بيانگر سه قول زير است:

1. پرچم انصار از سعد گرفته به علي داده شد.

2. پرچم از سعد گرفته و به پسرش قيس بن سعد داده شد.

3. پرچم از سعد گرفته و به زبير سپرده شد.

حافظ مي‌گويد: «اين سه قول در بارة شخصي است كه پرچم را از سعد گرفت و ظاهرقضيه آن است که علي علیه السلام براي پس‌گرفتن پرچم رفت تا با آن وارد «كَداء» ‌شود. علي علیه السلام با اين گمان كه مبادا سعد رنجيده خاطر شود، آن را به قيس بن سعد مي‌دهد. سپس سعد كه بيم داشت پسرش كاري بر خلاف ميل پيامبر مرتکب شود، از پيامبرخدا صلی الله علیه و آله و سلم خواست پرچم را از قيس بگيرد و به همين دليل زبير پرچم را مي‌گيرد.49

به نظر نگارنده، حافظ ابن حجر= به خوبي ميان متون مختلف را جمع كرده و چنين اجماعي، ترجيحاً مقدم است.

دادن كنية «ابوتراب» به علي علیه السلام در غزوة عشيره توسط پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ابن اسحاق در بيان حوادث «غزوة عشيره» خبري مفصّل آورده با اين مضمون كه: پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم، علي علیه السلام و عمّار بن ياسر را خفته يافت، در حالي‌كه خاك‌آلود بودند، پس بيدارشان كرد و به علي گفت: «تو را چه مي‌شود ابوتراب؟!»

ابن اسحاق در ادامه مي‌گويد: از برخي علما شنيدم كه پيامبر علي را ابوتراب ناميد؛ زيرا او فاطمه را به خاطر چيزي كه معلوم نيست سرزنش كرد ولي بدون اين‌كه چيزي برخلاف ميلش به او بگويد، بلكه مشتي خاك برمي‌دارد و به سر خود مي‌ريزد، وقتي پيامبر او را چنين مي‌بيند متوجه مي‌شود كه او خواسته فاطمه را سرزنش كند، پس به او مي‌گويد: چه شده است؟ ابوتراب!

ابن اسحاق مي‌گويد: خدا مي‌داند که كدام يك از اين‌ها رخ داده است.50

در صحيح بخاري آمده است كه علي نزد فاطمه رفت، سپس از خانه بيرون آمد و در مسجد خوابيد. پيامبر به فاطمه فرمود: پسرعمويت كجاست؟ گفت: در مسجد است. پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد او رفت و ديد كه ردايش كنار رفته و پشتش خاكي شده است، پس خاك را از دوش او پاك كرد و دوبار گفت: ابوتراب! برخيز و بنشين. 51

درستي روايت بخاري در اين است كه دادن اين كنيه به علي علیه السلام در مدينه اتفاق افتاده باشد.

ابن حجر در شرح حديث، روايت ابن اسحاق را دربارة غزوة عشيره نقل مي‌كند و مي‌گويد:

«اگر اين درست باشد و اثبات شود، نشان مي‌دهد كه پيامبر، علي علیه السلام را با لفظ ابوتراب خطاب قرار داده است.»52

به‌نظر مي‌رسد روش ابن‌حجر در جمع بين دو روايت بهتر است و ترجيح يك روايت بر ديگري است. ابن قيم هم در «كتاب الهدي» همين نظريه را داده است.53 البته تكرار چنين مسأله‌اي اشكالي ندارد، والله العالم. 54

علي و پيامبر خدا علیهما السلام در مسير بدر بر يك مركب

ابن اسحاق در آغاز سخنش از غزوة بزرگِ بدر مي‌گويد: پيامبر در اين روز هفتاد شتر داشتند. پيامبر خدا، علي بن ابي طالب و مرثد بن ابي مرثد غنوي سوار بر يك شتر شدند.55

بيشتر سيره نگاران؛ مانند واقدي،56 بيهقي،57 ابن عبدالبرّ،58 ابن حزم59 و ابن قيّم60 همين گفته را آورده‌اند. گواه اين رخداد، روايت احمد از عبدالله بن مسعود است كه مي‌گويد: در روز بدر هر سه نفر بر يك مركب نشسته بودند و ابولبابه و علي ابن ابي‌طالب همراه پيامبر بودند.61

از اين روايت احمد برداشت مي‌شودکه همراه سوم پيامبر و علي، ابولبابه بوده نه مرثد، چنانكه در روايت جمهور اهل سيره آمد. شايد بهترين پاسخ، سخن ابن كثير باشد كه گفت:

شايد اين مسأله قبل از آوردن ابولبابه از روحاء‌ باشد. پس علي و مرثد همراه پيامبر بوده‌اند. والله العالم.62

نگارنده: اهل سيره نقل مي‌كنند كه پيامبر خدا در راه بدر، آنگاه که به روحاء ‌رسيدند، ابولبابه را براي رسيدگي به امور، به مدينه بازگرداندند. ابن اسحاق و ديگران هم همين را آورده‌اند.63

علي علیه السلام پيش قراول هميشگي جنگ‌ها

غزوة بدر

ابن اسحاق دربارة غزوه بزرگ بدر مي‌نويسد: وقتي پيامبر نزديك بدر شد، علي و زبير و سعد بن ابي وقاص را همراه با تني چند از اصحاب به سمت چاه‌هاي بدر فرستاد تا برايش خبر بياورند...64

واقدي، نام اين گروه پيش‌قراول را ذكر مي‌كند و اسم فرد چهارمي به نام بَسبَس بن عمر65 را مي‌آورد. ابن سعد،66 ابن عبدالبرّ، 67 بيهقي و ديگران هم اين خبر را آورده‌اند. اصل اين خبر را مسلم از انس68 و احمد از حديث علي آورده است.69

غزوة فتح:

وقتي پيامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عازم فتح مكه و آمادة حركت شد، اصرار داشت كه اين خبر به گوش اهل مكه برسد. حاطب بن ابي بلتعه طي نامه‌اي به قريش خبر مي‌دهد كه پيامبر چنين نيتي دارد. نامه را به دست زني سپرد تا آن را در ازاي فردي به قريش برساند. زن آن را لاي موهايش گذاشت و رفت. سروش آسماني، پيامبر را از كار حاطب آگاه كرد. پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم علي و زبير را مأمور كرد و گفت: دنبال زني برويد كه حاطب نامه‌اي همراه او براي قريش فرستاده است تا آنان را از كار ما آگاه كند. علي و زبير رفتند تا به منطقه خليقه70 (خليقه بني ابي احمد) رسيدند. او را نگاه داشتند و خورجينش را گشتند اما چيزي نيافتند. علي بن ابي طالب علیه السلام به زن گفت: به خدا سوگند مي‌خورم كه پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم دروغ نگفته است و ما نيز دروغ نمي‌گوييم. نامه را بده وگرنه خودمان پيدايش مي‌كنيم. زن وقتي جدّيت او را ديد، گفت: چهره برگردان! علي چنين كرد. زن گيسوانش را گشود و نامه را درآورد و به آن حضرت داد. علي علیه السلام نيز آن را نزد پيامبر آورد.71

اين است مضمون روايت ابن اسحاق دربارة غزوة فتح كه اشاره دارد پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم علي و زبير را به عنوان پيش‌قراول گشتي، به دنبال زن فرستاد تا او را به منظور جلوگيري از رسيدن خبر به كفار مكه دستگير كنند. علي علیه السلام و زبير نيز اين مأموريت را با دقت انجام دادند.

بخاري نيز اين خبر را دربارة غزوه فتح نقل مي‌كند و مي‌افزايد: مقداد نيز همراه آنان بوده است.72

او دربارة غزوة بدر هم مي‌گويد: ابو مرثد غنوي همراه آنان بوده است.73 ابن حجر در شرح حديث غزوة فتح آورده است: پيامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، من (علي)، زبير ومقداد را فرستاد. هم‌چنين در روايت عبيدالله بن ابي‌رافع و ابو عبدالرحمان سلمي دربارة توصيف مجاهدان بدر از قول علي علیه السلام آمده است كه پيامبر مرا همراه ابو مرثد غنوي و زبير بن عوام فرستاد.

اين احتمال وجود دارد كه هر سه همراه علي علیه السلام بوده‌اند ولي يكي از دو راوي چيزي را نقل كرده كه ديگري آن را نياورده است. ابن اسحاق همراه علي و زبير كسي را ذكر نكرده و خبر را به صيغة مثني آورده است. به نظر مي‌رسد كه هر يك همراهي داشته‌اند.74 اين حديث را مسلم،75 احمد،76 ترمذي77 و ديگران؛ هم‌چون طبري،78 ابن عبدالبرّ،79 ابن حزم،80 ابن اثير81 و ابن كثير 82 آورده‌اند.

جنگ تبوك و انتخاب علي علیه السلام به عنوان جانشين پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانواده

وقتي پيامبر عازم تبوك شد، علي را مسؤول سرپرستي خانواده‌اش كرد و دستور داد نزد آنان بماند. منافقان اهمال علي را شايعه كردند. وقتي علي شنيد، سلاح برداشت و خود را در منطقه «جرف» به پيامبر رساند و گفت: منافقان گمان مي‌كنند كه از سر اهمال مرا به جانشيني برگزيده‌اند. فرمود: دروغ مي‌گويند من تو را جانشين خود قرار دادم به خاطر آن‌چه كه به جا گذاشته‌ام. برگرد و جانشين من در ميان اهل من و خودت باش. آيا راضي نيستي كه منزلت تو در نزد من، هم‌چون منزلت هارون نزد موسي باشد، با اين تفاوت كه پيامبري پس از من نخواهد آمد. پس علي به مدينه بازگشت.83 اين خبر نشان مي‌دهد كه علي علیه السلام به دستور پيامبر و براي اجراي آن به تبوك نرفت تا به امور خاندان پيامبر وخانوادة خود رسيدگي كند و اجر همان كسي را دارد كه در جنگ شركت كرده است. علاوه بر اين كه اجر فرمانبري از پيامبر خدا را به دليل ماندن در مدينه برده است. اين حديث را بخاري،84 مسلم،85 نسائي،86 ترمذي87 و ديگران آورده‌اند و اين جزو فضايل ارزشمند علي بن ابي‌طالب است كه اهل حديث آن را در اين باب آورده‌اند.

حوادث غير جنگي كه در طول جنگ ‌ ها يا بعد از آن بر علي علیه السلام گذشت

هنگام عزيمتِ پيامبر به جنگ‌ها، حوادثي براي علي رخ داد كه ارتباطي با جنگ نداشت.

جنگ اُحُد:

ابن هشام نقل مي‌كند كه ابو عامر تبهكار، پيش از جنگ اُحد براي به دام انداختن مسلمانان چاله‌هايي كنده بود. پيامبر در اثناي جنگ در يكي از چاله‌ها افتاد. علي دست او را گرفت و طلحة بن عبيد الله او را كشيد تا اين‌كه پيامبر بيرون آمد.88

كمك علي به پيامبر براي خروج از گودال، نشان دهندة همراهي و توجه علي و زبير نسبت به پيامبر است كه پس از آن، ابوبكر و عمر و زبير هم به آن‌ها پيوستند تا پيامبر را به شعب برسانند.89

واقدي خبر چاله‌ها را آورده است. روايت او حاكي است اين چاله‌ها چنان با مهارت پوشانده شده بود كه پيامبر تنها زماني از وجود آن‌ها باخبر شد كه در يكي از آن‌ها افتاد! واقدي نقل مي‌كند كه طلحه پيامبر را گرفت و علي او را بيرون كشيد تا سرپا ايستاد. 90 ابن حزم،91 ابن قيم92 و صالحي93 و ديگر اهل سيره نيز اين را آورده‌اند.

علي علیه السلام و شست و شوي زخم‌هاي پيامبر

پيامبر در غزوه اُحد چندين زخم برداشت؛ به طوري كه فرمود: غضب خداوند بر قومي كه صورت پيامبر را خونين كردند!94 بنابراين، وقتي از سهل بن سعد دربارة‌ جراحت پيامبر مي‌پرسيد، مي‌گويد: به خدا من مي‌دانم چه كسي زخم پيامبر را شست و بر آن آب ريخت و با چه درمان شد. سپس گفت: فاطمه دختر پيامبر مي‌شست و علي با سپر آب مي‌ريخت. وقتي فاطمه ديد كه آب باعث خونريزي بيشتر زخم‌ها مي‌شود، قطعه‌اي حصير برداشت آن را سوزاند و روي زخم گذاشت و خونريزي قطع شد. جراحات پيامبر عميق بود، چهار دندان پيشين او شكسته و صورتش زخمي و فرق سرش شكسته بود.95

در سيرة ابن هشام آمده است: پيامبر وقتي به لبة شعب رسيد، علي سپرش96 را پر از آب كرد97 و نزد پيامبر آمد تا بنوشد. پيامبر بويي از آن استشمام كرد و ننوشيد ولي خون صورتش را با آن شست.98 واقدي99 و ابن‌سعد100 و ابن سيد الناس101 اين خبر را آورده‌اند.

علي علیه السلام و تعقيب مشركان به فرمان پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم

وقتي غزوة اُحد به پايان رسيد و مشركان آماده بازگشت شدند، پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، علي را به دنبال آن‌ها فرستاد وگفت: ببين چه مي‌كنند و چه قصدي ‌دارند؟ اگر از اسب‌ها به زير آمده، سوار شترها شده‌اند، قصد مكه را دارند و اگر سوار اسب شده‌ و به دنبال شترها حرکت مي‌کنند، قصد مدينه را دارند. سپس فرمود: قسم به آن كه جانم در دست اوست، به سوي آن‌ها خواهم شتافت و با آنان خواهم جنگيد.

علي علیه السلام مي‌گويد: آن‌ها را تعقيب كردم كه بفهمم چه مي‌كنند. ديدم از اسب‌ها به زير آمده و سوار شترها شده‌اند و رو به مكه نهاده‌اند. 102 در روايت ابن اسحاق آمده است: پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم، علي علیه السلام را به تعقيب آن گروه فرستاد. گروهي از اهل سيره؛ چون طبري،103 ابن اثير،104 ابن قيّم،105 و ابن كثير106 هم‌، چنين نظري دارند. طبري به سند خود اين را اضافه مي‌كند كه پيامبر از علي خواست در هر دو صورت خبر را كتمان كند. علي گفت: وقتي ديدم مشركان راهي مكه شده‌اند، از شدت خوشحالي خواستم فرياد بزنم و نتوانستم اين خبر را كتمان كنم.

واقدي نقل مي‌كند كه پيامبر سعد بن ابي‌وقاص107 را در تعقيب مشركان فرستاد. بيهقي چنين خبري را از عروة بن زبير108 نقل مي‌كند، اما ابن سيد الناس109 و صالحي110 هر دو قول را به طور يكسان نقل كرده‌اند.

نگارنده: مي‌توان هر دو قول را جمع كرد و نتيجه گرفت كه: پيامبر ابتدا علي، سپس سعد را فرستاده است، والله العالم.

علي علیه السلام مأمور دنبال کردن زيد بن حارثه در سرية حِسمَي111

گروهي از اهالی جذام، راه دحية كلبي، فرستادة پيامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم را که از رويارويي با قيصر روم بازمي‌گشت، بسته و اموال او را به يغما بردند. وقتي دحيه به حضور پيامبر رسيد و اين خبر را داد، پيامبر زيد بن حارثه را همراه دحيه و پانصد نفر ديگر، به سوي جذاميان فرستاد. پس از آن كه به آنان حمله كردند و اموال و زنانشان را به غنيمت گرفتند، زيد بن رفاعة جذامي، همراه چند نفر از افرادش، نزد پيامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفت و امان‌نامه‌اي كه در گذشته براي او و قومش نوشته شده بود، به آن حضرت داد و اسلام آورد و گفت: اي پيامبر خدا، حلال را بر ما حرام و حرام را حلال نگردان. پيامبر فرمود: تكليف كساني كه كشته‌ايد چه مي‌شود؟

ابوزيد بن عمرو112 گفت: زنده‌ها را آزاد كن من از كشته شده‌ها مي‌گذرم. پيامبر فرمود: ابوزيد درست مي‌گويد. سپس علي بن ابي‌طالب علیه السلام را همراه آنان به سوي زيد بن حارثه فرستاد و دستور داد كه از آن‌ها بگذرد و اموال و زنانشان را برگرداند. علي علیه السلام در راه رافع بن مكيث جهني، پيك زيد بن حارثه را ديد كه بر شتري از اهالي جذام سوار شده است. علي علیه السلام شتر را به آنان بازگرداند و با زيد بن حارثه در منطقة فحلتين ملاقات كرد113 و فرمان پيامبر را به او ابلاغ نمود و هر آنچه را که گرفته بود، به آن‌ها بازگرداند.114 اين فشردة سخن واقدي از نقش علي علیه السلام در اين سريه است. آري، علي علیه السلام به سفارش پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل كرد و اموال مردم را به صاحبانش بازگرداند؛ اين موضوع را شماري از سيره‌نويسان؛ مانند ابن‌سعد115 ابن اثير116 و ابن سيد الناس117 و ديگران نقل كرده‌اند.

صلح ‌ نامة حديبيّه را علي علیه السلام نوشت

هنگامي كه پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم به جنگ حديبيه رفت، قريش نمايندگاني را براي گفت‌وگو با آن حضرت فرستاد. آخرينِ آن‌ها سهيل بن عمرو بود،‌ وقتي پيامبر او را ديد، فرمود: وقتي او را فرستاده‌اند، قصد صلح دارند؛ سهيل با پيامبر صحبت كرد، حرف‌هايشان به درازا كشيد و از مواضع خود عقب نشستند و براي صلح به توافق رسيدند. پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم علي را به حضور خواند وگفت: بنويس «بسم الله الرحمن الرحيم»؛ سهيل پرسيد: اين چيست؟ معناي آن را نمي فهمم. پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به علي فرمود: بنويس «باسمك اللّهم». علي علیه السلام آن را نوشت. پيامبر فرمود: بنويس «اين پيمان صلح ميان محمد پيامبر خدا و سهيل بن عمرو است.» سهيل گفت: اگر بر پيامبري تو گواهي مي‌دادم، با هم جنگي نداشتيم! نام خود و پدرت را بنويس. پيامبر فرمود: بنويس

«اين پيمان صلح ميان محمد بن عبدالله و سهيل بن عمرو است براي ترك جنگ به مدت ده سال و در اين مدت، مردم در امانند و از جنگ دست برمي‌دارند. هر كس از قريش بدون اذن وليّ خود نزد محمد بيايد، او را به آن‌ها بازگرداند و هركه از ياران محمد به نزد قريش رود، آنان نيز وي را به محمد بازگردانند.»118

اين روايت ابن اسحاق آشکارا نشان مي‌دهد كه كاتب پيمان صلح، علي بن ابي‌طالب است. ابن اسحاق مي‌نويسد: «يكي از شاهدان صلح‌نامه، علي بوده است.» 119

صحيح بخاري گفتة او را تأييد و از براء بن عازب روايت مي‌كند: وقتي پيامبر با اهل حديبيه صلح كرد، علي پيمان صلح را نوشت.120 مسلم هم از براء 121 بن عازب همين را نقل مي‌كند. بدين ترتيب صحّت گفتار ابن اسحاق دربارة نوشتن صلح‌نامه توسط علي علیه السلام روشن مي‌شود. اما در اين‌كه او يكي از شهود بوده، برخي از سيره‌نويسان؛ همچون طبري،122 ابن كثير123 و ديگران از او تبعيت كرده‌اند. ليکن واقدي124 و ابن سعد، 125 از علي علیه السلام به عنوان شاهد ياد نكرده‌اند. شايد جمله‌اي كه ابن اسحاق در شاهد بودن علي علیه السلام ذكر كرده، توضيحي باشد كه خود او، آن را از آنجا برداشت كرده است كه علي نويسنده بوده پس مسلماً شاهد نيز به شمار مي‌آمده است.

رخ ‌ دادهاي غزوة فتح

وقتي پيامبر وارد مكه شد، شماري از كفار، از ترس مسلمانان گريختند. برخي به خارج مكه و گروهي به خانه‌ها پناه بردند؛ از جملة آن‌ها دو مرد از بني‌مخزوم بودند. امّ هاني، دختر علي‌بن ابي‌طالب نقل مي‌كند: وقتي پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شمال مكه رسيد، دو تن از بستگان همسرم كه از بني‌مخزوم بودند، به خانة من پناه آوردند. برادرم علي سر رسيد و گفت: قسم به خدا آن دو را خواهم كشت. امّ هاني مي‌گويد: درِ خانه‌ام را به روي آنان بستم و نزد پيامبر رفتم. فرمود: چه چيز انگيزه شد که به اينجا بيايي؟ ماجرا را به آن حضرت گفتم. فرمود: آن‌كه را تو پناه داده‌اي ما هم پناه مي‌دهيم و كساني كه امانشان داده‌اي در امانند. پس علي علیه السلام آنان را نخواهد كشت. اين خلاصة گفتة ابن اسحاق126 دربارة موضع علي علیه السلام در برابر آن دو مرد و پناه دادن امّ هاني به آن‌ها و عملي ساختن آن توسط پيامبر است.

صحيح بخاري127 گفتة‌ ابن اسحاق را تأييد مي‌كند و حديث امّ هاني را مي‌آورد. مسلم نيز همين روايت را آورده128 و ابن هشام ذكر كرده است كه آن دو مرد؛ حارث بن هشام و زهير بن ابي‌اميّة بن مغيره129 بوده‌اند. ابن عبدالبرّ مي‌نويسد: آن دو، اسلام آوردند و جزو‌ بهترين مسلمانان شدند. 130

علي علیه السلام از پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم كليد كعبه را خواست

وقتي پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد مسجدالحرام شد و بر در كعبه به سخنراني ايستاد و كفار قرش را بخشيد، به آن‌ها گفت: برويد كه آزاديد. آنگاه به مسجد رفت و نشست. علي بن ابي‌طالب علیه السلام در حالي كه كليد كعبه را در دست داشت، از جا برخاست وگفت: «اي پيامبر خدا، پرده‌داري و سقايي كعبه را به ما واگذار.» پيامبر فرمود: عثمان بن طلحه كجاست؟ او را آوردند و حضرت خطاب به وي فرمود: كليد کعبه را بياور كه امروز روز نيکي و وفا به عهد است. 131

اين مطلب را ابن اسحاق آورده و ابن كثير،132 ابن قيم133 و ابن سيدالناس134 از او پيروي كرده‌اند.

حافظ بن حجر نيز متن‌هايي آورده135 كه گواه برگفتة ابن اسحاق است. واقدي اين اتفاق را نقل مي‌كند136 ولي مي‌گويد: كسي كه كليد را از پيامبر خواست عباس بود نه علي بن ابي‌طالب علیه السلام و سراغ كساني كه در اين زمينه از واقدي تبعيت كرده‌اند نرفتم و شايد قول مشهور و برگزيده اين گفتة سيره نويسان باشد كه علي كليد را به خاطر شايستگي و عزّت و برتري‌اش درخواست كرد، والله العالم.

مأموريت علي علیه السلام به سوي قبيلة بنوجذيمه براي ترميم کارهاي خالد

وقتي پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از فتح مكه در آن شهر اقامت گزيد، چندين گروه را براي دعوت به دين خدا، بدون جنگ و خونريزي، پيرامون مكه فرستاد؛ از جملة آنان، خالد بن وليد بود كه به سوي بني جذيمة بن عامر بن عبد مناة بن كنانه فرستاده شد. وي به محض ورود بر آن گروه، با آنان درگير شد و چند نفري از ايشان كشت. مردي از دست وي گريخت و نزد پيامبر آمد و خبر به آن حضرت رساند. پيامبر رو به درگاه خدا کرده، گفت: «خدايا! من از كردة خالد بن وليد به تو پناه مي‌آورم.» پس از اين ماجرا، علي بن ابي‌طالب را فراخوانده، فرمود: «اي علي،‌ به سوي آن قوم برو و به امورشان رسيدگي كن و به كار جاهليت پايان ده.» علي علیه السلام به همراه پولي كه پيامبر خدا نزد او نهاده بود، به سوي آنان رفت و دية كشته شدگان را پرداخت و خسارت مالي‌شان را داد؛ به طوري كه ذرّه‌اي از حقوقشان باقي نماند ولي مقداري از مال نزد علي‌بن ابي طالب ماند. در پايان کار از آنان پرسيد: «آيا چيزي از ديه يا مال باقي مانده است كه پرداخت نشده باشد؟» گفتند: خير. فرمود: اين پول را که باقي مانده، از باب احتياط به شما مي‌دهم؛ چراكه پيامبر چيزي مي‌داند كه شما از آن بي‌خبريد. سپس نزد پيامبر خدا بازگشت و او را از جريان آگاه ساخت. پيامبر فرمود: كار خوب و نيكويي كردي.137

سيره نويسان138 نسبت به گفتة ابن اسحاق دربارة فرستادن علي از سوي پيامبر به ميان قوم بنو‌جذيمه اتفاق نظر دارند؛ به طوري كه نوشته‌اند: علي با درايت و تدبير حكيمانه به اصلاح اين امر پرداخت. اصل اين واقعه را بخاري در صحيحش آورده است.139

وقايع و حوادثي که در غزوات و سريه ‌ ها براي علي پيش آمد

حوادث و مبارزات

مبارزه در جنگ بدر:

ابن اسحاق نقل مي‌كند كه در جنگ بدر 3 نفر از مشركان به نام‌هاي عتبة بن ربيعه، شيبه بن ربيعه و وليدبن عتبه وارد ميدان شدند. جواناني از انصار با آن‌ها رو در رو شده، پرسيدند: شما كيستيد؟ گفتند: گروهي از انصار. گفتند: ما را با شما كاري نيست. در اين هنگام منادي ندا داد: اي محمد، هماوردان ما را به ميدان فرست. پيامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «عبيدة بن حارث! حمزه و علي! برخيزيد.»140

اين سه سواركار برومند توانستند در مبارزة تن به تن، بردشمنان چيره شوند واين‌نخستين پيروزي در نخستين نبرد بود كه ميان مسلمانان و كفار و قريش درگرفت. سيره نويسان، گفتة ابن هشام دربارة مشاركت علي به همراه دو تن از همرزمانش در اين پيكار را نقل كرده‌اند. همچنين واقدي،141 ابن سعد،142 ابن عبدالبرّ،143 ابن حزم،144 ابن سيد الناس،145 ابن كثير،146 ابن قيّم،147 و ديگران نيز آن را آورده‌اند.

در تأييد گفتة‌ سيره نويسان، مي‌توان به آنچه در صحيح بخاري از علي آمده، اشاره كرد كه فرمود: من در روز قيامت سرآمد مبارزان در پيشگاه خداوند خواهم بود.

قيس148 مي‌گويد: آية «اينان دو گروه‌اند كه دربارة پروردگارشان به نبرد پرداختند.»149 در شأن آنان نازل شده و منظور كساني هستند كه در روز بدر با هماوردان خود مبارزه كردند؛ مانند علي، حمزه، عبيده، شيبة بن ربيعه، عتبة بن ربيعه و وليد بن عتبه.150

مبارزه در نبرد اُحُد

طلحة ابن ابي طلحه،151 پرچمدار مشركان در جنگ اُحد وارد ميدان شد و مبارز طلبيد. علي علیه السلام پرسيد: قصد مبارزه داري؟ طلحه گفت: آري و اينجا بود که مبارزه را آغاز كردند و پيامبر خدا با دو زره و يك كلاه خود و سپر، در زير پرچم ايستاده بود؛ علي و طلحه به هم رسيدند. علي ضربه‌اي بر سر او وارد كرد و شمشير سر او را شكافت تا جايي كه به محاسنش رسيد، طلحه به زمين افتاد و علي بازگشت. به علي گفتند: او را كشتي؟ گفت: وقتي به زمين افتاد و عورت خود را آشكار كرد، دلم به حالش سوخت و دانستم كه خداوند تبارك و تعالي او را خواهد كشت و او اولين قرباني است.

اين همان چيزي است كه واقدي152 در «گفته‌هاي جنگ احد» آورده است. سپس گفت: پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم با كشته شدن طلحه مسرور گشت و تكبير سر داد و مسلمانان نيز تكبير گفتند و در پي آن، سپاهيان پيامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مشركان حمله‌ور شدند.153

ابن هشام154 و ابن سعد155 و ابن سيدالناس156 و ابن كثير157 نيز چنين نقل كرده‌اند.

همة روايات حاكي از آن است كه علي علیه السلام توانست در اين مبارزه به يكي از پرچمداران مشركان چيره شود و در پي آن، حمله به صفوف دشمنان آغاز شد.

واقدي آورده است كه: علي علیه السلام اميّة بن ابي حذيفه را زره‌پوش و با نقابي آهنين بر چهره ديد كه پيش آمد و گفت: امروز، زمان تلافي است. مردي از مسلمانان جلوي او را گرفت كه بلافاصله اميه او را كشت. علي علیه السلام فرمود: در برابر او ايستادم و با شمشير بر فرقش زدم، چنان كه شمشيرم كنار شد، چون قد من كوتاه بود، او با شمشير بر من ضربه مي‌زد اما من با سپر جلوي ضربات او را مي‌گرفتم تا اين‌كه شمشير در نيام كرد و من با ضربه پايش را زخمي كردم. او همچنان حمله مي‌كرد، تا اين‌كه روي زانوهايش ايستاد و چشمم به شكاف زير بغلش افتاد، سپس شمشير درآن فرو بردم و اوكشته شد.158

اين روايت حاكي از آن است كه علي علیه السلام در جنگ احد بيش از يك بار جنگ تن به تن داشته است.

مبارزه در جنگ احزاب:

آنچه ابن اسحاق در باب روايات جنگ احزاب بيان داشته، حاكي از آن است كه جمعي از سواركاران مشرك روانة تنگنايي در خندق شده و با اسبان خود از آنجا عبور كردند؛‌ از جملة اين سواركاران، عكرمة بن ابي جهل، هبيرة بن ابي وهب و عمرو بن عبد ودّ و ديگران بودند. اسبان آن‌ها را به شوره‌زاري ميان خندق و شكاف كوه بردند. علي علیه السلام با جمعي از مسلمانان اقدام به بستن روزنه‌اي نمودند كه اسبانشان از آنجا وارد شدند، سواركاران رو به سوي آنان نمودند. عمرو بن عبد ودّ گفت: چه كسي وارد ميدان مي‌شود؟ بلافاصله علي علیه السلام وارد ميدان شد و خطاب به عمرو فرمود: اي عمرو، تو با خدا عهد بسته بودي كه وقتي مردي از قريش تو را به يكي از اين دو گروه دعوت نمود بپذيري. گفت: آري. علي علیه السلام فرمود: من تو را به سوي خدا و پيامبرش دعوت مي‌كنم. گفت: من نيازي به آن ندارم. علي فرمود: از تو مي‌خواهم كه از اسب پايين بيايي. عمرو گفت: چرا، برادر زاده؟ به خدا سوگند كه من قصد كشتن تو را ندارم. علي فرمود: اما به خدا سوگند كه من قصدكشتن تو را دارم.

در اين هنگام عمرو به جوش آمد. پس از پايين آمدن اسب را مجروح كرد و سپس سوي علي علیه السلام آمد و درگير شدند كه بلافاصله علي علیه السلام او را كشت و سپاه مشركان با ناكامي از خندق بيرون آمده و پا به فرار گذاشتند.159

واقدي160 اين جريان را مفصل‌تر از ابن ‌اسحاق آورده است و سيره‌نويسان161 در بيان اين حادثه و پيروزي علي علیه السلام بر يكي از سواركاران مشرك در غزوة خندق اتفاق نظر دارند.

مبارزه در جنگ خيبر!

وقتي پيامبر در جنگ خيبر پرچم را به علي داد، وي مي‌تاخت و پيش مي‌رفت كه ناگهان مرحب يهودي در برابر او ظاهر شد و گفت:

قد علمت خيبر أنيّ مرحب شاكي السلاح البطل المجرّب‏

خيبر مي‌داند كه من مرحبم، غرق سلاحم و شجاعم؛ شجاعي كه در جنگ‌ها آزموده شده‏ام و يكّه ‏سواران شجاع را از پشت زين به زمين آورده‏ام.

علي علیه السلام هم پيش آمد و گفت:

أنا الذي سمّتني أمّي حيدرة كليث غابات كريه المنظرة

أو فهيم بالصاع كيل السَّندرة‏‏

«من كسي هستم كه مادرم حيدرم ناميد. من شير ژيان بيشه‌هايم و در زمان سنجش و ميزان، دقيق و عادلم.»

در اين هنگام، علي علیه السلام بي درنگ سر مرحب را از تن جدا كرد و او را كشت و پيروزي از آنِ او شد؛ مسلم،162 بيهقي163 و ديگران چنين آورده‌اند. اما ابن اسحاق164 مي‌گويد: كسي كه با مرحب مبارزه كرد، محمد بن مسلم بود و اين روايت ابن اسحاق را احمد بن حنبل165 و حاكم 166 و ديگران نقل كرده‌اند.

واقدي مي‌نويسد: علي بود كه با مرحب روبه‌رو شد و او را كشت. سپس روايتي با اين مضمون مي‌آورد كه محمد بن مسلم با مرحب روبه‌رو شد و بعد از جنگ تن به تن، پاهاي مرحب را قطع كرد و سپس علي آمد و گردن او را زد.167 اگر قول واقدي درست باشد، نشان مي‌دهد كه هر دو صحابي در كشتن مرحب نقش داشتند. در غير اين صورت، آنچه در صحيح آمده بر ديگر روايات مقدم است.

واقدي آورده است: بعد از كشته شدن مرحب، ياسر يهودي وارد ميدان مبارزه شد و علي به سويش حركت كرد ولي زبير گفت تو را سوگند مي‌دهم كه مرا با او تنها بگذاري و علي چنين كرد و زبير، ياسر يهودي را كشت168 آنگاه عامر يهودي شمشير به دست، زره‌پوش و با كلاه خودي آهنين مبارزه طلبيد. مردم كنار رفتند. علي پيش آمد و ضرباتي به او زد كه كارساز نبود تا اين كه ضربه‌اي به پاي او زد و به زمينش انداخت، سپس او را كشت و سلاحش را برداشت. 169

واقدي به دنبال خبر كشته شدن مرحب به دست علي، مي‌نويسد: علي با مردي در دروازة قلعه مواجه شد. او به علي علیه السلام ضربه‌اي فرود آورد كه علي با سپر جلوي آن را گرفت. سپس علي درِ قلعه را سپر خود قرار داد و همچنان در دست او بود تا اين‌كه خداوند قلعه را به دست علي فتح كرد.170

ابن اسحاق171 اين روايت را آورده و بيهقي172 و ابن حجر173 از او نقل كرده‌اند و آن گواه شجاعت و قدرت علي و امري واضح و مشهور ميان خاص و عام بود.

مشركان كشته شده و به اسارت رفته با دست علي علیه السلام ، در غزوات

علي علیه السلام در جنگ‌هاي همراه پيامبر، مشركان زيادي را به هلاكت رساند كه از آن ميان برخي مستقيم به دست علي و برخي ديگر با مشاركت علي كشته شدند. نام كامل اين افراد و محل قتل آن‌ها به شرح زير مي‌باشد:

مشركاني كه در جنگ بدر توسط علي كشته و يا اسير شدند:

1. وليد بن عتبة بن ربيعه كه ابن اسحاق و واقدي مي‌گويند به دست علي علیه السلام كشته شد.174

2. عاص بن سعيد بن عاص كه ابن اسحاق و واقدي آورده‌اند: قاتل وي علي بوده است.175

3. عامر بن عبد الله، هم‌پيمان بني عبدشمس كه بنابر روايت ابن اسحاق وواقدي،176 علي او را كشته است.

در روايتي ديگر از واقدي، قاتل وي سعد بن معاذ است.

4. طعيمة بن عدي بن نوفل؛ ابن اسحاق دو روايت دربارة قاتل وي آورده كه در روايت اول علي و در روايت دوم حمزه177 را معرفي نموده است و واقدي روايت دوم را تأييد مي‌کند. 178

5. نوفل بن خويلد بن اسد؛ كه به گفتة ابن اسحاق و واقدي، علي او را كشته است.179

6. عمير بن عثمان بن عمرو تميمي؛ ابن هشام دربارة قاتل وي دو روايت آورده كه در روايت اول علي و در روايت دوم عبدالرحمان بن عوف به عنوان قاتل معرفي شده است.180 واقدي نيز روايت اول را تأييد مي‌کند.181

7. حرملة بن عمرو، كه ابن هشام در باب قاتل وي دو روايت آورده، روايت اول خارجة بن زيد و روايت دوم علي182 را قاتل مي‌داند كه واقدي قول دوم را تأييد كرده است.183

8 . مسعود بن أبي اميه كه بنابر قول واقدي و ابن هشام، علي علیه السلام او را كشته است.184

9. ابوقيس بن فاكه بن مغيره كه در روايت ابن اسحاق علي به عنوان قاتل آمده، اما ابن هشام عمار بن ياسر را قاتل او دانسته است.185

10. حاجب بن سائب بن عمويركه بنابر روايت ابن اسحاق و واقدي، علي علیه السلام قاتل او بوده است.186

11. عبد الله بن منذر بن ابو رفاعه كه در روايت ابن هشام علي علیه السلام قاتل او بوده و واقدي نيز آن را تأييد نموده است.187

12. عاص بن منبّه بن حجاج؛ بنا به روايت ابن هشام، علي علیه السلام قاتل او بوده و واقدي نيز مؤيّد آن است.188

13. ابوعاص بن قيس بن عدي؛‌ در روايات سه گانة ابن هشام آمده است: روايت اول علي و روايت دوم نعمان بن مالك قوقلي و روايت سوم ابودجانه را قاتل معرفي كرده است.189 واقدي نيز بيان داشت، ابومعشر دربارة نظر اصحابش كه علي را قاتل او مي‌دانند با من گفت‌وگو كرد.190

14. اوس بن مِعيَر بن لوذان بن سعد؛‌ ابن هشام در بارة قاتل وي دو روايت آورده كه اولي علي علیه السلام و دومي حصين بن حارث بن عبدالمطلب را با مشاركت عثمان بن مظعون قاتل وي مي‌داند.191 واقدي نيز در اين خصوص دو روايت ذكر كرده كه روايت اول عثمان بن مظعون و علي و روايت دوم عثمان بن مظعون را قاتل وي مي‌داند.192

15. معاوية بن عامر؛‌ ابن هشام دو روايت در باب قتل وي آورده كه اولي علي و دومي عكاشة ابن محصن را قاتل مي‌داند.193

16. زيد بن مليص؛ دوست عمير بن هشام بن عبد مناف كه قاتل وي علي بوده و واقدي نيز اين مطلب را تأييد مي‌كند.194

17. يزيد بن تميم تميمي؛ واقدي در اين زمينه دو روايت آورده كه روايت اول عمار بن ياسر و روايت دوم علي را قاتل او مي‌داند.195

18. ابوقيس بن وليد؛ علي او را كشت و واقدي نيز مؤيد اين مطلب است.196

19. منبه بن حجاج؛ واقدي در مورد قاتل وي سه روايت ذكر كرده: در روايت اول ابويسر و روايت دوم علي و در روايت سوم ابو اسيد ساعدي را قاتل او معرفي مي‌كند. 197

20. نبيه بن حجاج؛ علي او را كشته است و واقدي نيز مؤيد آن مي‌باشد.198

21. عمرو بن سفيان؛ علي علیه السلام او را اسير گرفته و واقدي نيز آن را تأييد كرده است.199

22. نضر بن حارث كه علي علیه السلام در راه بازگشت از بدر به دستور نبي گرامي صلی الله علیه و آله و سلم او را كشته و ابن اسحاق و واقدي نيز آن را تأييد نموده‌اند.200

23. عقبة بن ابي معيط؛ ابن اسحاق بيان كرده که پيامبر، عاصم بن ثابت را كه در راه بازگشت از بدر بود، به كشتن وي امر فرمود. بنابر قول ابن هشام گفته مي‌شود كه قاتل وي علي بن ابي طالب بوده كه شهاب زهري و ديگر دانشمندان آن را بازگو كرده‌اند.201

مشركاني كه علي در جنگ احد آنان را به هلاكت رساند:

1. طلحة بن ابي طلحه؛ بنا به قول ابن اسحاق و واقدي، علي علیه السلام او را كشته است.202

2. ابوسعيد بن ابي‌طلحه؛ ابن اسحاق، سعد بن ابي وقاص و ابن هشام گفته‌اند، علي بن ابي‌طالب وي را کشته است.203

3. ارطاة بن عبد شرحبيل كه به دست علي كشته شد و واقدي نيز مؤيد آن است.204

4. صؤاب غلام حبشي بني عبدالدار؛ ابن هشام در باب قاتل وي سه روايت آورده: اولي علي و دومي سعد بن ابي وقاص و سومي ابودجانه را معرفي كرده است. 205

5 . ابوحكم بن اخنس بن شريق؛ بنابر قول ابن اسحاق و واقدي، علي او را كشته است.206

6. عبد الله بن حميد بن زهير كه علي علیه السلام او را كشته و ابن اسحاق نيز آن را تأييد كرده است.207

7. ابو اميّة بن ابي حذيفة بن مغيره كه بنابر قول ابن اسحاق و واقدي، علي علیه السلام او را كشته است.208

مشركاني كه در جنگ احزاب و پس از آن به دست علي علیه السلام كشته شدند

1. عمروبن عبد ودّ؛ بنا به قول ابن اسحاق و واقدي، علي قاتل وي درجنگ احزاب بوده است.209

2. نوفل بن عبد الله بن مغيرة مخزومي؛ در جنگ احزاب كشته شد و واقدي در مورد کسي که وي را کشت، دو روايت آورده؛ اول زبير بن عوام. دوم علي علیه السلام . 210

3. كشتار تعدادي از اسراي بني قريظه كه واقدي در باب جنگ بني قريظه گفته است: و كساني كه علي و زبير آنان را به هلاكت رساندند...211

5 و 4. ابن اسحاق در بارة جنگ بني مصطلق گفت: علي بن ابي‌طالب دو تن از مردان آنان، مالك و پسرش را كشت.212

6 . مرحب يهودي؛ بنابر روايت صحيح مسلم، علي علیه السلام او را در جنگ خيبر كشت.213

7 . حارث، برادر مرحب؛ علي او را در جنگ خيبر كشته و واقدي نيز مؤيد آن است.214

8 . عامر يهودي؛ علي او را در خيبر به هلاكت رساند و واقدي نيز آن را تأييد كرده است.215

9. كشتار تعدادي از يهود خيبر كه به روايت ابن اسحاق استناد مي‌شود.216

10. حويرث بن منقذ؛ بنابر قول ابن اسحاق علي وي را در جنگ فتح مكه كشت و او يكي از كساني بود كه پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور قتل وي را صادر کردند؛ حتي اگر وي را زير پرده‌هاي كعبه بيابند!217

11. مردي از هوازن و پرچمدار آنان؛ بنابر قول ابن اسحاق، علي علیه السلام با مشاركت مردي از انصار او را در جنگ حنين به هلاكت رساند.218

بنابر آنچه گذشت، شجاعت علي علیه السلام ثابت گرديد. چنانكه تعدادي از مشركان را در جهت ياري دين خداوند عزّوجلّ به هلاكت رساند.

سريه ‌ هايي كه پيامبر گرامي صلی الله علیه و آله و سلم علي علیه السلام را به فرماندهي فرستاد

سرية علي علیه السلام با بني سعد بن بكر در فدك:

پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، علي علیه السلام را در شعبان سال ششم هجري به سوي قوم بني سعد در فدك فرستاد. علت آن نيز اين بود كه به آن حضرت خبر رسيد تمامي قوم بني سعد مي‌خواهند يهود خيبر را ياري كنند. بنابراين، پيامبر، علي را به همراه صد نفر به سوي آنان فرستاد كه شب راه رفتند و روز پنهان شدند تا اين كه به همج؛ آبي ميان خيبر و فدك رسيدند. مسير ميان فدك و مدينه شش شب طول كشيد؛ آنان بلافاصله جاسوسي يافتند و از او دربارة قوم بني سعد پرسيدند و او گفت: در صورتي كه ايمن باشم به شما خبر مي‌دهم. آنان او را ايمني دادند و او راهنمايي‌شان كرد. پس از چندي به آنان حمله‌ور شدند و پانصد شتر و دو هزار گوسفند به غنيمت گرفتند، بنوسعد نيز به سركردگي بربن عليم به ظعن گريختند. علي علیه السلام نمايندة پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم شترهاي آبستن به نام «حفده» را جدا كرد، خمس (غنايم) را كنار گذاشت و بقيه را در ميان اصحابش تقسيم کرد و بي آن‌كه با مكر و نيرنگي مواجه شود، به مدينه آمد.

اين چيزي است كه از روايت واقدي219 برداشت شده و شبيه آن را ابن سعد220 و بيهقي221 و ابن كثير222 و ديگر سيره نويسان نقل كرده‌اند:

سرية علي علیه السلام براي نابودي بت فُلس، که از آنِ قوم طيء بود

پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، علي علیه السلام را همراه صد و پنجاه نفر سوار بر شتر و پنجاه سواركار و با پرچمي سياه و يك پرچم سفيد، در سال نهم هجرت براي نابودي فُلس، بت قوم طيء فرستاد كه سپيده دم، به محلة آل حاتم يورش بردند و فلس را ويران كردند و اسرا و غنايم فراواني گرفتند كه در ميان اين اسرا، خواهر عديّ بن حاتم بود و خود عدي به شام گريخت؛ در صندوق فلس سه شمشير، رسوب، مخذم و شمشيري كه به آن يماني گفته ‌مي‌شد و نيز سه زره يافت شد.

مأمور اسراي زن، ابو قتاده و مأمور حيوانات عبد الله بن عتيك سُلمي بود كه به محض فرود آمدن در ركك ـ محله‌اي از محله‌هاي سلمي، در يكي از كوه‌هاي طيء ـ غنايم را تقسيم کردند؛ علي علیه السلام به عنوان نمايندة پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم ، رسوب و مخذوم را براي ايشان برداشت سپس شمشير ديگر نيز از آنِ‌ خود او گشت امّا آل حاتم را كنار گذاشته وتقسيم نكرد تا اين كه آن‌ها را به شهر رسانيد.

و اين چيزي است كه از روايت واقدي223 و ابن سعد224 و ابن سيد الناس225 و ديگران برداشت مي‌شود.

سرية علي علیه السلام در يمن:

پيامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ماه رمضان سال دهم هجرت، علي علیه السلام را به يمن فرستاد و پرچمي به او داد و با دست خود عمامه بر سرش نهاد و گفت: بي درنگ حرکت کن و وقتي نزد آنان رسيدي، جنگ نكن تا آنان با تو وارد جنگ شوند؛‌ علي علیه السلام با سيصد سواركار به راه افتاد و با ورود اولين سوار به داخل اين سرزمين كه «مذجح» نام دارد، اصحابش پراكنده شده و غنايم و زنان و كودكان و حيوانات بسياري را با خود آوردند؛ علي علیه السلام ، بريدة بن حصيب اسلمي را بر سر غنايم گماشت و آنچه به دست آوردند به سوي او فرستاد، سپس رفت و آنان را به اسلام فراخواند، اما آنان امتناع ورزيدند و به سويشان سنگ و تير پرتاب كردند.

علي علیه السلام يارانش را به صف كشيد و پرچم را به دست مسعود بن سنان سُلمي داد، آنگاه به سوي آنان يورش برد و بيست نفر از آنان را كشتند كه منجر به فرار و شكست ايشان گرديد. علي علیه السلام بي آن ‌كه آن‌ها را تعقيب كند، دعوت به اسلام نمود؛ آنان نيز بلافاصله پاسخ مثبت دادند؛ به‌طوري كه چند تن از بزرگانشان با او بيعت كردند و گفتند: ما به نمايندگي از قوم خود آمديم و اين صدقات ماست، حق خدا را از آنان بردار. علي هم غنايم را جمع نمود، تقسيم به پنج كرد، بر روي يكي از تيرها نوشت: «اين از آن خداست» و از ميان آن‌ها قرعه كشيد كه باز اولين تير بيرون آمد و آن تير خمس بود. او بقية غنايم را ميان اصحابش تقسيم كرد، سپس به سوي مكه بازگرداند تا پيامبر را كه براي اداي حج سال دهم هجري به آنجا آمده بود، ملاقات كند.

اين همان چيزي است كه از روايت واقدي226 و ابن سعد227 و ابن سيدالناس228 و ديگر سيره نويسان برداشت مي‌شود.

نتايج به دست آمده از مبحث سرايا:

1. هجوم علي علیه السلام به قوم بني سعد و خنثي نمودن نيرنگشان، پيش از حركت آنان به سوي يهود خيبر.

2. نابودي فُلس، بت قوم طيء به عنوان يكي از سنت‌هاي بت‌پرستي در شبه جزيرة عربستان به دست علي علیه السلام .

3. مسلمان شدن تعدادي از اهالي يمن به دست علي علیه السلام پس از مقاومت ناموفق برخي از سردمداران آنان. بنا به گفتة صريح واقدي سپاه علي علیه السلام اولين سپاهي بود كه وارد آن سرزمين شد.

پايان بحث:

ازآنچه گذشت، عظمت فعاليت‌هاي علي علیه السلام در غزوات پيامبر آشكار مي‌گرددكه از جملة آن ها است:

1. پرچمداري سپاه پيامبر در چندين غزوه؛ و بي شك پرچمدار سپاه به دليل شجاعت و قدرت و جوانمردي بايد پيشاپيش سپاه حركت كند.

2. مبارزة تن بن تن در چندين غزوه و پيروز شدن بر دشمنان خود.

3. كشتار تعداد بي شماري از دشمنان در معروف‌ترين غزوات پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم

4. همراه شدن با پيامبر در غزوات و تلاش او براي حفظ جان آن حضرت از شرّ دشمنان.

5 . به انجام رساندن تمام مسؤوليت‌هاي سپرده شده به او، از سوي پيامبر صلی الله علیه و آله و سلم به بهترين شكل، كه جزئيات آن در بحث گذشت.

پی ‌ نوشت :

1. الطبقات الكبري، ج2، ص9

2. دلائل النبوه، ج3، ص16؛ اين مطلب در كتاب مغازي واقدي يافت نشد، ج1، ص12

3. عيون الأثر، ج1، ص310

4. سيره ابن هشام، ج1، صص613 ـ 612

5. تاريخ، ج2، ص431

6. الدرر، ص102

7. جوامع السيره، ص84

8. البدايه ، ج5 ، صص65 ـ 64

9. المغازي، ج1، ص 85

10. الطبقات الكبري، ج2، ص 14

11. عيون الأثر، ج1، ص 326

12. مكاني است در معدن بن سليم، نزديك ارحضيه، پشت سد معونه و بين معدن و شهر ثمانيه برد. طبقات ابن سعد 31، 2 و بنگر به المعالم الأثيره في السنة والسيره، محمد محمدحسن شراب، صص223 و 224

13. الطبقات الكبري، ج2، ص 31

14. تاريخ، ج2، صص482 و 483

15. عيون الأثر، ج1، ص 391

16 . سبيل الهدي و الرشاد، ج4، ص 255

17 . المغازي، ج1، ص 215

18. سیره ابن هشام، ج2، ص 66

19 . سیره ابن هشام، ج2، ص 73

20. تاريخ خليفه، ص 67

21. الدرر، ص 149

22. جوامع السيره، ص 128

23. زاد المعاد، ج3، ص 197

24. المغازي، ج1، ص 336

25 . الطبقات، ج1، ص 49

26. عيون الأثر، ج2، ص 6

27. سبل الهدي، ج4، ص 440

28. سيره ابن هشام، ج2، ص 234

29. المغازي، ج2، ص 499

30. الدرر، ص 178

31. جوامع السيره، ص 153

32 . زاد المعاد، ص133

33 . البدايه، ج6، ص 67

34. عيون الأثر، ج2، ص 50

35 . فتح الباري، ج7، ص 413

36. در قاموس المحيط ج 3/ص 27 چنين آمده: داكه، دَوكا و مداكاً: نابودش كرد، آن قوم درآميختند، مريض شدند و تداوكوا: عرصه بر آنها تنگ شد.

37. صحيح البخاري، باب غزوه خيبر، ج7، ص 476

38. صحيح مسلم، كتاب فضائل الصحابه، ج4، ص 1872

39. المسند، ج5، ص 333

40 . السنن الكبري، ج7، صص 310 و 311

41 . سیره ابن هشام، ج2، ص 328

42. سيره ابن هشام، ج2، ص 334

43. المستدرك، ج3، ص 37

44 . دلائل النبوه، ج4، صص 211 ـ 209

45 . بدايه، ج6 ، صص 263 و 264

46 . كَدَاء : (با فتح و مد)، امروز به «ريع الحجون» معروف بوده كه در آن ميان دو قبرستان «معلاة» قرار دارد و در ديگر آن به العتيبه و جرول باز مي‌شود. المعالم الأثيره، ص230

47 . سیره ابن هشام، ج2، صص 406 و 407

48 . الصحيح مع الفتح، ج8 ، ص6

49. فتح الباري، ج8 ، صص8 و 9

50. سيره ابن هشام، ج1، صص 599 و 600‍

51. صحيح البخاري مع الفتح، ج7، ص 70

52. فتح الباري، ج7، ص 72

53. زاد المعاد، ج3، صص 166 و 167

54. در کتب و تفاسير شيعه در اين زمينه اينگونه روايت شده است که: از ابن عباس پرسيدند: چرا پيامبر خدا علي علیه السلام را «ابو تراب» كنيه داد؟ پيامبر فرمود: چون او صاحب زمين و حجّت خدا بر اهل زمين بعد از من است و بقاي زمين براي او و سكون زمين با اوست. ابن عباس گويد: از رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم شنيدم كه مي‌‏فرمود: «آنگاه كه روز قيامت شود و كافر ببيند آنچه را كه خداي تعالي از ثواب و نزديکي به خدا و کرامت براي شيعة علي علیه السلام مهيّا نموده، آرزو مي‌کند: كاش من خاك بودم؛ يعني از شيعيان علي علیه السلام بودم و اين است قول خداي تعالي: «يَقُولُ الْكافِرُ يا لَيْتَنِي كُنْتُ تُراباً». (ترجمه بيان السعاده، ج‏14، ص 424).

55 . سیره ابن هشام، ج1، ص 613

56. المغازي، ج1، ص 24

57. دلائل النبوه، ج3، ص 306

58. الدرر، ص 103

59. جوامع السيره، ص 85

60 . زاد المعاد، ج2، ص 171

61 . المسند، ج1، ص 411

62. البدايه، ج5، ص 66

63 . سیره ابن هشام، ج1، ص 611 ؛ الطبقات الكبري، ج1، ص 12

64. سیره ابن هشام، ج1، ص 616

65. المغازي، ج1، ص 15

66. الطبقات، ج2، ص 15

67. الدرر، صص 103 و 104

68. صحيح مسلم، كتاب الجهاد والسير، ج3، ص 1403

69. المسند، ج1، ص 117

70 . خليقه؛ منزلي در دوازده مايلي شهر است كه شهر بين اين جا و ديار سليم قرار دارد. مغانم‌المطابه فيروزآبادي، ج2، ص782. سمهودي مي‌گويد: امروزه درب مشيان معروف است و خليفة عبد الله نام دارد...) وفاء‌الوفا، ج2، ص 1203، اما در كلام بخاري آمده است: «تا اين‌كه وارد باغ خاخ شويد» كه باغ خاخ نزديك خليقه است و سمهودي نيز قائل به آن است. بنگرید به: وفاء الوفا، ج2، ص 1198 و براي مرزبندي و تعيين حدود مكاني كه زن در آنجاست، اختلافي وجود ندارد.

71 . سیره ابن هشام، ج2، ص 398

72. صحيح مع الفتح، ج7، ص 519

73. صحيح مع الفتح، ج7، ص 304

74. فتح الباري، ج7، ص530

75. صحيح مسلم، باب فضائل اهل البدر، ج4، ص 1941

76 . المسند، ج1، صص 79 و 80

77 . السنن، كتاب التفسير، ج5 ، ص 409

78 . تاريخ، ج3، ص 48

79 . الدرر، ص 213

80. جوامع السيره، ص 178

81. الكامل، ج2، ص 162

82. البدايه، ج6 ، ص 52

83. سیره ابن هشام، ج2، ص 520

84. الصحيح مع الفتح، ج7، ص 71

85. صحيح مسلم، باب فضايل علي، ج4، ص 1870

86. السنن الكبري، فضائل علي، ج7، ص 207

87 . السنن كتاب المناقب، ج5 ، ص 638

88 . سیره ابن هشام، ج2، ص 80

89. سیره ابن هشام، ج2، ص 83

90. المغازي، ج1، ص 244

91. جوامع السير، ص 129

92 . زاد المعاد، ج3، ص 197

93 . سبل الهدي، ج4، ص 295

94 . الصحيح مع الفتح، ج7، ص 372

95. الصحيح مع الفتح، ج7، ص 372

96 . الدرقه: سپر، قاموس المحيط، ج3، ص 238

97. الفهراس (با كسر ميم)، سنگ مستطيلي شكل كه گود است چيزي در آن مي‌كوبند و جاي وضو هم است (حوضچة سنگي)

98 . سيره ابن هشام، ج2، ص 85

99 . المغازي، ج1، صص 299 و 250

100. الطبقات، ج2، ص 48

101. عيون الأثر، ج1، ص 420

102 . سیره ابن هشام، ج2، ص 94

103 . تاريخ، ج2، ص 527

104. الكامل، ج2، ص 111

105 . زادالمعاد، ج3، ص 241

106. البدايه، ج5، ص 421

107. المغازي، ج1، ص 298

108. دلائل النبوه، ج3، ص 282

109. عيون الأثر، ج1، ص 425

110. سبل الهدي والرشاد، ج4، ص 325

111. حسمي (با كسره و سپس سكون و با حرف پايانيِ الف): از رشته كوه‌هاي شرق اردن است كه در جنوب رشته كوه‌هاي شراة قرار گرفته و تا نزديك حجاز ادامه دارد، المعالم الأثيره، ص 100

112 . ابو زيد بن عمرو كه بنابر قول واقدي يكي از كساني است كه به همراه زيد بن رفاعه آمدند.

113 . الفحلتين؛ بين مدينه و ذي المروه قرار دارد، الطبقات الكبري ابن سعد، ج2، ص 88

114. المغازي واقدي، ج2، صص 560 ـ 555

115. الطبقات الكبري، ج2، ص 88

116. الكامل، ج2، ص 141

117. عيون الأثر، ج2، صص 103 و 104

118 . سیره ابن هشام، ج2، صص 316 و 317

119. سیره ابن هشام، ج2، ص 319

120. صحيح البخاري مع الفتح كتاب الصلح، ج5، ص 303

121. صحيح مسلم، كتاب الجهاد، ج3، صص 1409 و 1410

122 . تاريخ، ج2، ص 636

123 . البدايه، ج6 ، ص 219

124 . المغازي، ج2، ص 612

125. الطبقات، ج2، ص 97

126. سیره ابن هشام، ج2، ص 411

127. الصحيح مع الفتح، ج6، ص 273

128. صحيح مسلم، ج1، ص 498

129. سیره ابن هشام، ج2، ص 411

130. الدرر، ص 220

131 . سیره ابن هشام، ج2، ص 412

132 . البدايه، ج6 ، صص 567 و 568

133. زاد المعاد، ج3، ص 408

134 . عيون الأثر، ج2، ص 199

135. فتح الباري، ج8 ، صص 18 و 19

136. المغازي، ج2، ص 835

137. سیره ابن هشام، ج2، ص430 (با تصرّف و تلخيص)

138. بنگر به المغازي واقدي، ج3، ص 882 ؛ جوامع السيره ابن حزم، ص 185؛ الدرر ابن عبدالبر، ص 222

139. الصحيح مع الفتح، ج8 ، صص 56 و 57

140. سیره ابن هشام، ج1، ص 625 با اختصار.

141. المغازي، ج1، صص 68 و 69

142. الطبقات الكبري، ج2، ص 17

143. الدرر، صص 106 ـ 105

144 . جوامع السيره، ص 88

145 . عيون الأثر، ج1، صص 335 و 336

146. البدايه، ج5، صص 95 و 96

147 . زاد المعاد، ج3، ص 179

148. قيس بن عباد، رواي حديث از علي علیه السلام

149. حج (22) : 19

150. صحيح البخاري مع الفتح، ج8 ، صص 443 و 444

151. در روايت ابن هشام چنين آمده است: «ابوسعيد بن ابي طلحه» و در ص 127 بيان داشته كسي كه علي علیه السلام او را كشته «طلحه بن ابي طلحه» است.

152. المغازي، ، صص 225 و 226

153. المغازي، ص 226

154 . سيره ابن هشام، ج2، صص 73 و 74

155 . الطبقات، ج2، ص 40

156. عيون الأثر، ج1، ص 415

157 . البدايه، ج5 ، ص 368

158. المغازي، ج1، ص 279: با تصرف و تلخيص.

159. سیره ابن هشام، ج2، صص 224 و 225

160. المغازي، ج2، ص 470

161. به عنوان نمونه بنگر به: الطبقات ابن سعد، ج2، ص 68 ؛ البداية ابن كثير، ج6 ، صص 40 و 41

162. صحيح مسلم كتاب الجهاد، ج3، ص 1441

163 . دلائل النبوه، ج4، صص 208 و 209

164 . سیره ابن هشام، ج2، صص 333 و 334

165. المسند، ج3، ص 385

166. المستدرك، ج3، صص 436 و 437

167. المغازي، ج2، صص 654 و 656

168. المغازي، ج2، ص 657

169 . المغازي، ج2، ص 657

170 . المغازي، ج2، ص 655

171. سیره ابن هشام، ج2، ص 335

172 . دلائل النبوه، ج4، ص 212

173. فتح الباري، ج7، ص 478

174. سیره ابن هشام، ج1، ص 709 ؛ المغازي، ج1، ص 148

175. سیره ابن هشام، ج1، ص 708 ؛ المغازي، ج1، ص 148

176. سیره ابن هشام، ج1، ص 709 ؛ المغازي، ج1، ص 148

177. سیره ابن هشام، ج1، ص 709

178 . المغازي، ج1، ص 148

179 . سیره ابن هشام، ج1، ص 709 ؛ المغازي، ج1، ص 149

180. سیره ابن هشام، ج1، ص 710

181 . المغازي، ج1، ص 149

182. سیره ابن هشام، ج1، ص 711

183. المغازي، ج1، ص 150

184. المغازي، ج1، ص 11؛ سیره ابن هشام، ج1، ص 711

185. سیره ابن هشام، ج1، ص 711

186 . سیره ابن هشام، ج1، ص 712 ؛ المغازي، ج1، ص 150، نامش «حاجز» وارد شده، شايد نگارشي باشد.

187 . سیره ابن هشام، ح1، ص 711 ؛ المغازي، ج1، ص 150

188. سیره ابن هشام، ج1، ص 713 ؛ المغازي، ج1، ص 152

189 . سیره ابن هشام، ج1، ص 713

190. المغازي، ج1، ص 152

191. سیره ابن هشام، ج1، ص 713

192. المغازي، ج1، ص 151

193. سیره ابن هشام، ج1، ص 713

194. المغازي، ج1، ص 149

195 . المغازي، ج1، ص 150

196 . المغازي، ج1، ص 150

197. المغازي، ج1، ص 151

198 . المغازي، ج1، صص 151 و 152

199. المغازي، ج1، ص 139

200. سیره ابن هشام، ج1، ص 644 ؛ المغازي، ج1، ص 149

201. سیره ابن هشام، ج1، ص 644

202. سیره ابن هشام، ج1، ص 127 ؛ المغازي، ج1، ص 307

203. سیره ابن هشام، ج2، ص 127

204 . المغازي، ج1، ص 307

205 . سیره ابن هشام، ج2، ص 128

206. سیره ابن هشام، ج2، ص 128 ؛ المغازي، ج1، ص 308

207 . سیره ابن هشام، ج2، ص 128

208. سیره ابن هشام، ج2، ص 128 ؛ المغازي، ج1، ص 308، چنين آمده: امية بن ابي‌حذيفه.

209. سیره ابن هشام، ج2، ص 128 ؛ المغازي، ج2، ص 496

210. المغازي، ج2، ص 496

211. المغازي، ج2، ص 513

212. سیره ابن هشام، ج2، ص 294

213 . صحيح مسلم، كتاب الجهاد، ج3، ص 1441

214 . المغازي، ج2، ص 654

215. المغازي، ج2، ص 657

216 . سیره ابن هشام، ج2، ص 335، بنا به قول واقدي در غزوة خيبر 93 يهودي كشته شد، المغازي، ج2، ص 700

217. سیره ابن هشام، ج2، ص 411 ـ 409

218. سیره ابن هشام، ج2، ص 445

219. المغازي، ج2، ص 562

220. الطبقات، ج2، ص 89

221. دلائل النبوه، ج4، صص 84 و 85

222 . البدايه، ج6 ، ص 242

223. المغازي، ج3، ص 984

224. الطبقات، ج2، ص 164

225. عيون الأثر، ج2، ص 241

226. المغازي، ج3، ص 1079

227. الطبقات، ج2، ص 169

228. عيون الأثر، ج2، ص 340